



پژوهشنامه فلسفه دین

سال نوزدهم، شماره دوم (پیاپی ۳۸)، پاییز و زمستان ۱۴۰۰، صص. ۱-۲۲.
مقاله پژوهشی (DOI: 10.30497/PRR.2022.240880.1675)

معنویت دینی و معنای زندگی: نگاهی به چالش پوچی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۳۱

وحید سهرابی^۱

ابوالقاسم فنائی^۲

چکیده

معنویت دینی در جهان جدید با چالش‌های مختلفی مواجه است. یکی از این چالش‌ها مسئله معناداری یا پوچی زندگی است. در حالی که در جهان سنتی کمتر متفکری پیدا می‌شد که زندگی را تهی و پوچ بداند، امروزه شاهد نگاه‌های پوچ‌گرایانه مختلف به زندگی هستیم. این نگاه‌ها در تقابل با نگاه معنوی به زندگی هستند. در مقاله حاضر به چالشی می‌پردازیم که نگاه پوچ‌گرایانه به زندگی برای معنویت دینی و نگاه معنوی به زندگی ایجاد می‌کند. ابتدا رویکردهای مختلف به معنای زندگی - طبیعت‌گرایی، فراطبیعت‌گرایی، ناطبیعت‌گرایی و پوچی - را مرور می‌کنیم. سپس سه خوانش گوناگون از پوچی را مورد بررسی قرار می‌دهیم. این خوانش‌ها بر اساس فقدان هدف، فقدان ارزش و آرزوهای دست‌نیافتنی صورت‌بندی شده است. راهکارهای مختلفی برای مقابله با پوچی ارائه می‌شود، از قبیل طغیان، ترک خواستن، بازسازی ارزش‌ها و مواجهه طنزانه با هستی. پیشنهاد مقاله حاضر در چند محور مطرح می‌شود: نخست آن که معنای زندگی را باید از جنس «روایت زندگی» بدانیم، و چنین رویکردی به معنای زندگی با رویکردهای صرفاً استدلالی به معنای زندگی تفاوت دارد. دوم این که داوری میان روایت‌های مختلف بر اساس عقلانیت نظری و عقلانیت عملی امکان‌پذیر است. سوم این که معنویت دینی با افزودن عناصری به نظام باورهای ما می‌تواند روایت ما از زندگی را معنادار سازد و ما را از چالش پوچی رها کند.

کلیدواژه‌ها

معنای زندگی، پوچی، معنویت دینی، روایت، عقلانیت

۱. استادیار گروه فلسفه دین، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران. (نویسنده مسئول)

(vsohrabifar@gmail.com)

۲. استادیار گروه فلسفه، دانشگاه مفید، قم، ایران. (a.fanaei@gmail.com)



Religious Spirituality and the Meaning of Life: the Problem of Absurdity

Vahid Sohrabifar¹

Reception Date: 2021/04/26

Abolghasem Fanaei²

Acceptance Date: 2021/08/22

Abstract

Religious spirituality faces various challenges in the new world. One of these challenges is the question of meaningfulness or emptiness of life. While in the traditional world, few thinkers see life as empty and absurd, today there are many such views toward life that are in contrast to the spiritual view of it. This paper addresses the challenge that this view creates for religious spirituality and a spiritual view of life. We first review different approaches to the meaning of life –naturalism, supernaturalism, non-naturalism, and absurdism. We then consider three different readings of absurdity. These readings are formulated based on lack of purpose, lack of value, and unattainable aspirations. Various solutions have been proposed to deal with absurdity, such as rebellion, abandoning the aspirations, reconstruction of values, and ironic confrontation with existence. The proposal of the article is presented in several points: First, the meaning of life should be considered as "life narrative"; and such an approach to the meaning of life is different from purely argumentative approaches to the meaning of life. Second, it is possible to judge between different narratives based on theoretical and practical rationality. Third, religious spirituality, by adding elements to our belief system, can make our narrative of life meaningful and free us from the challenge of absurdity

Keywords

Meaning of Life, Absurdity, Religious Spirituality, Narrative, Rationality

1. Assistant Professor, Department of Philosophy of Religion, University of Religions and Denominations, Qom, Iran. (corresponding author) (vsohrabifar@gmail.com)

2. Assistant Professor, Department of Philosophy, Mofid University, Qom, Iran. (a.fanaei@gmail.com)

۱. اشاره

انسان موجودی معناجو است و همواره در پی فهم معنای پدیده‌ها، رخدادها و کنش‌ها است. این جستجوگری در بخش‌های مختلف زندگی جریان دارد و علاوه بر اجزاء مختلف زندگی در مورد کلیت زندگی نیز مطرح می‌شود. از این رو، این پرسش همواره در میان انسان‌ها مطرح است که آیا زندگی معنایی دارد؟ این پرسش چنان مهم است که برخی از متفکران، مانند آلبر کامو، معتقدند که اساساً مهم‌ترین وظیفه فلسفه پاسخ دادن به این پرسش است که «آیا اساساً زندگی ارزش زیستن دارد؟». اگر فلسفه بتواند به این سؤال پاسخ دهد، آنگاه می‌تواند به پرسش‌های فلسفی دیگر نیز بپردازد (Camus 1979, 11). حال باید ببینیم زندگی معنادار به چه معنا است و شرایط و مؤلفه‌های آن چیست. به عبارت دیگر، تحت چه شرایطی می‌توان زندگی را معنادار و تحت چه شرایطی می‌توان آن را بی‌معنا و تهی ارزیابی کرد؟

این پرسش در فضای آموزه‌های دینی، خصوصاً بخش معنوی دین، پاسخی روشن پیدا می‌کند. از نظرگاه دینی، زندگی معنادار است و معناداری آن در گرو هدفمندی آفرینش و ارزشمندی زندگی است. زندگی فعلی ما قطعه‌ای از زندگی جاودانه ماست. نحوه زیست ما در زندگی کنونی تعیین‌کننده وضعیت زندگی جاودان ما خواهد بود. همچنین در این نگاه، جهان به ظاهر مادی خود محدود نمی‌شود و ساحت‌های معنوی و فرامادی بخش مهم‌تر و ارزشمندتر هستی را تشکیل می‌دهد. رسالت معنویت دینی این است که تسهیلگر رشد انسان‌ها برای رسیدن به ساحت‌های معنوی هستی باشد و به آنها کمک کند تا استعداد‌های معنوی خود را شکوفا کنند.

با این حال، معنویت دینی در مسئله معنای زندگی با چالش‌هایی مواجه است، چالش‌هایی که تصویر معنویت دینی و معنایی را که برای زندگی پیشنهاد می‌دهد مورد پرسش‌های جدی قرار می‌دهد. در این نوشته، در پی نگاهی به این چالش‌ها هستیم.

۲. «معنای زندگی» به چه معناست؟

در ترکیب معنای زندگی، دو واژه «معنا» و «زندگی» نقش ایفا می‌کنند. اگرچه برخی گمان کرده‌اند که معنا صرفاً در مورد الفاظ به کار می‌رود و زندگی اساساً از مقوله‌ای نیست که بتوان از معنای آن سخن گفت، برخی فیلسوفان معتقدند برای زندگی دست کم از سه گونه معنا می‌توان سخن گفت: (۱) هدف، (۲) ارزش، (۳) کارکرد (بیات ۱۳۹۰، ۵۴-۵۷). به عبارت دیگر، هر گاه سخن از معنای زندگی می‌رود، می‌توان آن را در قالب یکی از این

سه معنا مورد توجه قرار داد و البته هر کدام از معناهای فوق می‌تواند با تفاسیر مختلفی همراه شود.

از سوی دیگر، تعریفی که از واژه «زندگی» داریم نیز در پاسخ به این پرسش از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. برخی از پژوهشگران زندگی را به مجموع اعمالی که یک فرد در طول زندگی خود انجام می‌دهد، روابطی که با دیگران برقرار می‌کند، و وقایعی که از سر می‌گذراند معنا کرده‌اند، و سپس از این سخن گفته‌اند که در بحث از معنای زندگی آیا باید صرفاً بخش خاصی از این مجموعه را در نظر گرفت (جزء‌گرایی) یا تمام این مجموعه باید مد نظر باشد (کل‌گرایی) (بیات ۱۳۹۰، ۶۰-۶۱). اما به نظر می‌رسد فارغ از این که کدام یک از این دو نگاه مورد نظر باشد، بررسی حدود و ثغور معنای «زندگی» از اهمیت بیشتری برخوردار است. در نگاه بسیاری از فیلسوفان، زندگی در تعبیر «معنای زندگی» تنها به زندگی دنیایی اطلاق می‌شود و معنای زندگی امری است که در فاصله میان تولد تا مرگ باید خود را نمایان کند. این در حالی است که در برخی از آموزه‌های دینی، مرگ به معنای پایان زندگی نیست، بلکه به معنای استمرار زندگی و رفتن به ساحت حقیقی‌تری از زندگی است. درنگ در این نکته علاوه بر این که به ما کمک می‌کند مراد از تعبیر «معنای زندگی» را بهتر دریابیم، این نکته را نیز به ما یادآور می‌شود که مبانی نظری ما در باب هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و ارزش‌شناسی تأثیر سرنوشت‌سازی در دیدگاه ما درباره معنای زندگی دارد، و برای مثال، تصاویر مختلف از حیات انسان، به نظریات مختلف هم در باب این که آیا اصولاً زندگی معنادار هست یا نه، و هم در باب چگونگی معنای زندگی ختم می‌شود.

۳. دیدگاه‌های رایج در باب معناداری زندگی

پیش از آن که نگاه معنویت دینی به معنای زندگی را بررسی کنیم، مناسب است درنگی در مورد رویکردهای رایج در باب معنای زندگی داشته باشیم. این دیدگاه‌ها را می‌توان در یک نگاه به دو دسته نظریه‌های معناداری زندگی و نظریه بی‌معنایی زندگی تقسیم کرد. نظریه‌هایی که زندگی را معنادار می‌دانند به سه رویکرد طبیعت‌گرا، فراطبیعت‌گرا و ناطبیعت‌گرا تقسیم می‌شوند. از سوی دیگر نظریه بی‌معنایی زندگی را پوچ می‌شمارد و برای این پوچی تقریرهای مختلفی چون فقدان هدف، فقدان ارزش و آرزوهای دست‌نیافتنی را مطرح می‌کند.

۱-۳. طبیعت‌گرایی

نظریاتی که ذیل رویکرد طبیعت‌گرایانه قرار می‌گیرند زندگی را معنادار می‌دانند، اما عناصر لازم برای معناداری را در همین جهان مادی جستجو می‌کنند. از نگاه هواداران این رویکرد، اموری در همین جهان مادی وجود دارد که باعث می‌شود زندگی معنادار شود و برای معنادار شدن یا معنادار بودن زندگی لازم نیست در جایی فراتر از خود زندگی در جهان مادی به دنبال معنا بگردیم. در این نگاه، عواملی مانند زمینه‌سازی برای زندگی بهتر انسان‌ها، کمک برای بهتر شدن انسان‌ها، بها دادن به زیبایی‌ها و جذابیت‌های دنیوی همگی از عواملی هستند که می‌توانند معنای زندگی باشند (نک. Metz 2013, 163). این رویکرد به معنای زندگی در جهان معاصر از اقبال بسیاری برخوردار شده است. اینک بسیاری از متفکران در پی ارائه معنایی از زندگی هستند که صرفاً در چارچوب جهان مادی قابل یافتن باشد و برای معناداری زندگی، انسان‌ها را به ماوراء طبیعت ارجاع ندهد. نظریه‌های طرح‌شده از سوی هواداران این رویکرد را می‌توان ذیل دو دسته نظریه‌های آفاقی و نظریه‌های انفسی مورد مطالعه قرار داد (نک. بیات ۱۳۹۰، ۸۴-۱۱۷).

۲-۳. فراطبیعت‌گرایی

در این رویکرد، معنای زندگی در گرو وجود برخی امور فراطبیعی فرض می‌شود. به عبارت دیگر، برای این که زندگی بتواند معنادار باشد، نیازمند وجود اموری ماورائی - فراتر از امور مادی - تلقی می‌شود، اموری که در صورت وجود آنها می‌توان زندگی را معنادار دانست و اگر آنها را از عرصه زندگی خارج کنیم، زندگی تهی و بی‌معنا خواهد بود. رایج‌ترین نظریات در این فضا، عناصری چون وجود خداوند و/یا زندگی جاودانه را شرط لازم معناداری زندگی می‌دانند (Metz 2013, 79). بر این اساس، اگر زندگی محدود به این عالم مادی باشد و بشر از حیات جاودانه و ارتباط با خداوند محروم باشد، زندگی معنادار نخواهد بود.

۳-۳. ناطبیعت‌گرایی

در این رویکرد، معناداری زندگی نه در گرو امور ماورائی است، و نه در گرو امور مادی، بلکه در گرو وجود ارزش‌های اخلاقی است. هواداران این رویکرد بر این باورند که برخی ارزش‌های اخلاقی وجود دارد که می‌تواند زندگی انسان را معنادار سازد. به دیگر سخن، زندگی معنادار لزوماً متوقف بر وجود (و اعتقاد به) عالم ماوراء و زندگی جاودانه نیست. از سوی دیگر، ارزش‌های کاملاً مادی مانند ثروت، قدرت و شهرت نیز برای معناداری

زندگی کافی نیستند. در این رویکرد، پاره‌ای از ارزش‌های اخلاقی مانند ایثار، شفقت، و نوع‌دوستی زمینه‌ساز معناداری زندگی می‌شوند. این اصول اخلاقی ممکن است با منافع مادی در تنافی باشند، اما زندگی را معنادار می‌کنند.^۱

۳-۴. بی‌معنایی

در «پوچ‌گرایی»، زندگی هیچ هدف، ارزش و غایتی در ورای خود ندارد و جستجوی معنای زندگی کاری عبث و بی‌نتیجه خواهد بود. زندگی مجموعه‌ای به‌هم‌پیوسته نیست، بلکه از امور متشتت، پراکنده و بی‌ربطی تشکیل شده که هیچ نقطه اشتراکی در میان آنها نمی‌توان یافت. صورت‌بندی‌های مختلفی از پوچی زندگی ارائه شده که در این نوشته از برخی از آنها تحت عناوین «فقدان هدف»، «فقدان ارزش» و «آرزوهای دست‌نیافتنی» بحث خواهد شد. با فرض پوچی زندگی، پرسش مهم این است که در برابر پوچی زندگی چه باید کرد. در پاسخ به این پرسش، و برای مقابله با پوچی، راهکارهای مختلفی ارائه شده است. چنان‌که در ادامه اشاره خواهد شد، کسانی مانند کامو طغیان علیه پوچی را پیشنهاد می‌کنند. برخی دیگر مانند نیگل معتقدند که اساساً رویکرد ما به زندگی باید تغییر کند و به جای مواجهه جدی و عقلانی با هستی، که به احساس پوچی منجر می‌شود، باید مواجهه‌ای طنزانه با هستی در پیش بگیریم. کسانی نیز ممکن است به این نتیجه برسند که اگر زندگی پوچ است، نیازی به استمرار آن نیست.

۴. دیدگاه معنویت دینی در باب معنای زندگی

در این میان، نگاه معنویت دینی به معنای زندگی چیست؟ پیش از پاسخ به این سؤال نخست مناسب است که نگاهی به مفهوم معنویت دینی داشته باشیم.

۴-۱. معنویت دینی چیست؟

معنویت دینی جنبه‌ای یا خوانشی از آموزه‌های دینی است که زمینه‌ساز رشد و تعالی معنوی انسان می‌شود. مراد از دین در این نوشته معنای عامی است که شامل ادیان ابراهیمی می‌شود، و معنویت دینی مورد بحث معنویت است که در چارچوب آموزه‌های دینی و اموری چون اعتقاد به خداوند، زندگی پس از مرگ، ارتباط ویژه میان زندگی دنیوی و اخروی، راهنمایی پیامبران الهی و... شکل می‌گیرد. نکته حائز اهمیت این است که اصطلاح معنویت دینی، که اصطلاحی نسبتاً جدید است، برای نشان دادن تمایز با معنویت

سکولار به کار می‌رود. در حالی که معنویت سکولار خود را ملتزم به چارچوب باورها، متون مقدس، مناسک و آیین هیچ دینی نمی‌داند، معنویت دینی خود را در درون یک سنت دینی خاص تعریف می‌کند و از چارچوب‌های اصلی آن تخطی نمی‌کند، هرچند نسبت به آموزه‌های معنوی ادیان دیگر و نیز بارقه‌ها و بصیرت‌های موجود در معنویت ادیان دیگر و نیز در معنویت سکولار گشوده است. در این معنویت، آموزه‌های دینی زمینه‌ساز شکل‌گیری یک نظام معرفتی و سیروسلوکی می‌شود که فرد معنوی در دل آن نظام می‌تواند به رشد معنوی و تعالی وجودی نائل شود.

هر نظام معنوی مبتنی بر سلسله‌ای از مبانی نظری یعنی اموری چون هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی، ارزش‌شناسی و... است. معنویت دینی نیز از این قاعده مستثنا نیست. این خوانش از معنویت مبانی نظری خود را از آموزه‌های دینی دریافت می‌کند. بر همین اساس، معنویت دینی مبتنی بر پذیرش حیات پس از مرگ و زندگی اخروی است و انسان را موجودی دوساحتی می‌بیند، نه موجودی تک‌ساحتی. در این معنویت، امور اخروی و معنوی، یا به تعبیر دقیق‌تر جنبه اخروی و معنوی امور، بر امور دنیوی و مادی، یا به تعبیر دقیق‌تر جنبه دنیوی و مادی امور، تقدم دارند و با ارزش‌تر محسوب می‌شوند. از سوی دیگر، تکنیک‌های عملی این معنویت نیز وامدار مناسک دینی و ریاضت‌های شرعی است. مناسک دینی و ریاضت‌های شرعی در حقیقت ورزهای معنوی‌اند و یکی از غایات این مناسک و ریاضت‌ها رفع تعلق خاطر و دلبستگی به زرق و برق دنیا، نفی تشمت در ساحت آگاهی، و تمرکز بر حقیقت غایی عالم است.

۲-۴. دیدگاه معنویت دینی در باب معنای زندگی

از نگاه معنویت دینی، زندگی به روشنی معنا دار است. خدا که در کانون حیات دینی قرار دارد به هر سه معنا از معناهای زندگی به زندگی باورمندان به خود معنا می‌بخشد، همان گونه که خورشید که در کانون منظومه شمسی قرار دارد به زندگی ساکنان کره خاکی روشنی و گرمی می‌بخشد. دقیقاً به همین دلیل است که در متون دینی خورشید یکی از نمادهای معنوی یا یکی از آیات و نشانه‌های خداوند است. در این نگاه تمام جهان و به طور خاص زندگی بشر دارای «هدفی» الهی است که زندگی انسان را معنا دار می‌کند و به آن ارزش می‌بخشد. در این چارچوب، هدفمندی زندگی ارزش و کارکرد ویژه آن را به دنبال دارد. هدف از آفرینش بازگشت به سوی خدا یا «لقاء الله» است. در این رویکرد چرخه حیات و آفرینش سیروسلوکی است که از خدا آغاز می‌شود (قوس نزول یا حرکت از معنا به

ماده) و به او بازمی‌گردد (قوس صعود یا حرکت از ماده به معنا)، اما این بازگشت به معنای نیستی و عدم نیست، بلکه به معنای حرکتی صعودی است که تا بی‌نهایت ادامه دارد و پایانی برای آن متصور نیست.

در منظومه آموزه‌های دینی عناصر بسیاری وجود دارد که تصویری معنادار از زندگی ترسیم می‌کند. برای مثال، دین می‌کوشد تبیینی قانع‌کننده‌ای از منشأ هستی و آغاز جهان ارائه کند. از سوی دیگر، آموزه‌هایی مانند غلبه نهایی خیر بر شر، وجود خدایی مهربان که حافظ انسان‌ها است، زمینه‌سازی برای زیست اخلاقی، عدالت‌محوری، ارزش ذاتی انسان‌ها، زندگی جاودان و لطف و رحمت بی‌پایان الهی همگی از عواملی هستند که به معناداری زندگی بشر یاری می‌رسانند (نک. واکر ۱۳۸۲). در میان این آموزه‌ها، آموزه زندگی پس از مرگ نیز نقش مهمی در معنادار شدن زندگی بازی می‌کند، یعنی نفس استمرار زندگی پس از مرگ به زندگی پیش از مرگ معنا می‌بخشد و آن را از پوچی و بی‌معنایی می‌رهاند. چنان که پیداست، یکی از مهم‌ترین سرچشمه‌های احساس پوچی و بی‌معنایی در جهان مدرن ضعیف شدن ایمان به زندگی پس از مرگ است.

با توجه به رویکردهای مختلفی که در مورد نظریه‌های مطرح درباره معنای زندگی وجود دارد، دیدگاه معنویت دینی نسبت به معنای زندگی را می‌توان ذیل رویکرد فراطبیعت‌گرایانه مورد بررسی قرار داد. جایگاه خداوند به عنوان موجودی فراطبیعی و نیز زندگی پس از مرگ به عنوان عنصر اساسی در نگاه دینی، آن را ذیل نظریه‌های فراطبیعت‌گرایانه در بحث معنای زندگی قرار می‌دهد.

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌ها در این رویکرد هدف الهی برای زندگی است، که بر اساس آن زندگی انسان تنها در صورتی معنادار می‌شود که در برنامه الهی برای آفرینش هستی مشارکت کند. این دیدگاه در ادیان ابراهیمی بسیار رایج است و در میان فیلسوفان دین نیز بسیار مورد توجه بوده و آثار مختلفی در مورد آن نگاشته شده است. برای مثال، متز در مقاله‌ای خواندنی می‌کوشد این نظریه را طرح و نقد کند (متز ۱۳۸۲). همچنین لوی در مقاله خود این ایده را که تنها راه معناداری زندگی مشارکت در برنامه الهی است مورد انتقاد قرار می‌دهد (Levy 2015).

با این حال، این تنها صورت‌بندی رایج از نگاه دینی در نظریات معنای زندگی نیست. نظریات دیگری نیز وجود دارند که معنای زندگی را در گرو بهره‌مندی از حیات جاودان معرفی کرده‌اند (بیات ۱۳۹۰، ۱۷۶-۲۰۴). همچنین می‌توان خوانش‌های دینی دیگری از برخی از نظریات رایج سکولار در بحث معنای زندگی ارائه کرد، نظریاتی که

معنای زندگی را در گرو فرارفتن از محدودیت‌های زندگی مادی و ارتباط یافتن با ساحت ارزش‌های فرامادی معرفی می‌کنند (Nozick 1981)، یا نظریاتی که معنای زندگی را در گرو رسیدن به مقام عشق یا دغدغه‌مندی معرفی می‌کنند (Frankfurt 2002). با این همه، نکته مهم این است که حتی اگر این معیارها را به عنوان معیارهای کلی برای معناداری زندگی بپذیریم، به روشنی می‌توان دید و نشان داد که استیفای این معیارها در نگاه دینی به هستی سراسرتر از استیفای آنها در نگاه سکولار است.

۵. چالش معنویت دینی در باب معنای زندگی

امروزه معنویت دینی با پرسش‌های جدیدی مواجه است. این پرسش‌ها معنایی را که معنویت سنتی برای زندگی معنادار ترسیم می‌کردند با چالش‌های جدی مواجه می‌کند و از آنجا که معنویت دینی همچنان مهم‌ترین منبع برای معنادهی به زندگی است، لازم است که این چالش‌ها مورد بررسی قرار بگیرد و نسخه روزآمدی از معنویت دینی ارائه شود که پاسخگوی این پرسش‌ها باشد. مهم‌ترین چالشی که فراروی معنویت دینی قرار دارد، مسئله مهم «پوچی» است. در مرحله بعد می‌توان به رشد رویکردهای بدیلی اشاره کرد که معناداری زندگی را نه در نسبت با یک امر فراطبیعی، بلکه در همین چارچوب مادی و درون‌ماندگار تصویر می‌کنند.

۵-۱. پوچی

مهم‌ترین چالش معنویت دینی در مسئله معنای زندگی چالش بی‌معنایی و پوچی است. بر اساس این دیدگاه، زندگی از ارزش و هدف تهی است. به عبارت دیگر، هیچ امر وحدت‌بخشی در زندگی وجود ندارد که آن را معنادار سازد. نگاه پوچ‌گرایانه به زندگی را می‌توان در اندیشه‌های برخی افراد شناخته‌شده در جهان سنت نیز یافت. با این حال عواملی در جهان جدید دست به دست هم دادند تا این مسئله را به نحوی جدی‌تر به آستانه آگاهی انسان معاصر برسانند و آن را به دغدغه‌ای عمومی‌تر بدل کنند.^۲

مسئله پوچی را می‌توان با سه تقریر متفاوت مورد توجه قرار داد: پوچ بودن زندگی گاه بر اساس بی‌هدف بودن زندگی تقریر شده است؛ گاه بر پایه نبود ارزش در زندگی؛ و در نهایت در برخی دیدگاه‌ها نیز علت بی‌معنایی زندگی ساختار زندگی است که انسان‌ها را وارد زمینی برای بازی کرده است که اساساً برای باخت آنان طراحی شده است، به گونه‌ای که آدمیان هیچ گاه نخواهند توانست به آرزوها و آمال خودشان دست یابند.

پیش از بررسی این تقریرها، مناسب است درنگی در یک مسئله تعیین‌کننده داشته باشیم. یکی از عوامل مهم احساس پوچی و رسیدن به ایده پوچی از دست دادن ایمان دینی است. به عبارت دقیق‌تر، برخی از متفکران پوچی بر این باورند که هنگامی ما دچار احساس پوچی زندگی می‌شویم که امکان اعتقاد به خداوند را از دست داده باشیم. برای مثال، کامو اعتقاد به خدا را معقول نمی‌داند و در دوگانه عقل-خدا، عقل را انتخاب می‌کند. از این رو، وی معتقد است که با از دست دادن اعتقاد به خدا، معناداری زندگی را نیز از دست داده و دچار احساس پوچی شده است (Camus 1979, 37).

متز، یکی از نظریه‌پردازان معنای زندگی، این مسئله را این گونه صورت‌بندی می‌کند: ممکن است برخی رویکرد فراطبیعت‌گرایانه به معنای زندگی داشته باشند و وجود خداوند و زندگی جاودانه را شرط لازم معناداری زندگی بدانند، اما از آنجایی که این دو شرط از نظر آنها تأمین نمی‌شود، دچار پوچی شوند (Metz 2021, 4). با توجه به این نکته مهم، آنچه در ادامه در قالب تقریرهای مختلف پوچی ارائه می‌شود تا حد زیادی مربوط به فضایی است که در آن ایمان دینی از چارچوب محاسبات کنار رفته است.

۵-۱-۱. فقدان هدف

یکی از مهم‌ترین عوامل معنادهنده به زندگی هدف است، و چنان که پیش از این اشاره شد، یکی از مهم‌ترین ارکان نظریه معنای دینی زندگی این است که این جهان دارای هدف است، زیرا خداوند برای تحقق هدفی خاص آن را آفریده است.^۳ این هدف گاهی بندگی، گاهی تقرب الی الله، گاهی آزمایش انسان از سوی خداوند، و گاهی خروج از بطون به ظهور یا شناخت تفصیلی خداوند قلمداد شده است. با این حال، شاید بتوان همه این خوانش‌ها را ذیل عنوان «زمینه‌سازی برای کمال انسان» گرد آورد.

از نگاه برخی از فیلسوفان، وجه مشترک دیدگاه ادیان در مورد معنای زندگی این است که همگی آنها به امری به نام «خوش‌بینی کیهانی»^۴ فرامی‌خوانند. جان هیک معتقد است:

اگر تصور هر یک از ادیان از ماهیت عالم از بن و بنیاد درست باشد، ما می‌توانیم از این که پاره‌ای از این عالم هستیم، مشعوف، و به دلیل داشتن این وجود بشری شاد و شاکر باشیم. به عبارت دیگر، معنای زندگی این است که حتی در تاریک‌ترین لحظه‌های زندگی که آکنده از رنج و اندوه است، می‌توان در اوج توکل و اطمینان قلبی بود. (هیک ۱۳۸۲، ۲۵۲)

از نظر او خوش‌بینی کیهانی یک آموزه مهم دینی است که زمینه‌ساز معناداری زندگی می‌شود. با این حال او در شرح بیشتر دیدگاه خود دو شرط را مشخص می‌کند که صرفاً بر

اساس آن دو شرط می‌توان یک دین را دارای خوش‌بینی کیهانی دانست. این دو شرط عبارت‌اند از این که آموزه‌های آن دین، اولاً، حقیقت‌غایی را مهربان و رئوف معرفی کنند (بر اساس معنایی که بشر از مهربانی می‌فهمد)؛ ثانیاً، ساختار جهان را هماهنگ و همراه با این ویژگی خداوند معرفی کنند (هیک ۱۳۸۲، ۲۵۵).

بر این اساس، تصویر هدفمند و خوش‌بینانه از عالم ویژگی مشترکی است که در همه ادیان باید وجود داشته باشد تا جهان را به طور عام و زندگی انسان را به طور خاص معنادار تصویر کند. تصویر جهان‌هدفدار تصویر متداول و غالب در دوران سنت بود. با این حال، تغییرات و تحولاتی که در دوران مدرن رخ داد، از جمله پیدایش روش نوین علمی، که تبیین چگونگی پیدایش پدیده‌ها را جایگزین تبیین چرایی پیدایش آنها کرد، رشد حیرت‌انگیز علوم تجربی مدرن و نیز پیدایش نظریه‌های علمی، مانند نظریه فرگشت که پیدایش انواع موجودات زنده را محصول تصادف می‌دانست، این تصویر غالب را دچار دگرگونی‌های عمیقی ساخت.

۵-۱-۱-۱. پیشرفت‌های علمی

یکی از ویژگی‌های مهم جهان مدرن رشد چشمگیر علوم تجربی است، رشدی که بسیار پر دامنه و بسیار سریع رخ داد و از این حیث در تاریخ بشر بی‌نظیر است. شاخه‌های مختلف علوم تجربی در چند قرن اخیر بسیاری از پرسش‌ها را پاسخ داده‌اند و بخش قابل‌توجهی از مجهولات را آشکار کرده‌اند. دانش‌هایی چون زیست‌شناسی، اخترشناسی، فیزیک، شیمی، پزشکی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی هر یک به یافته‌هایی رسیدند که با تصورات جهان پیشامدرن متفاوت بود. هر کدام از این یافته‌ها به تنهایی صرفاً یافته‌ای علمی محسوب می‌شدند که با آموزه‌های دینی تقابل چندانی نمی‌یافت، اما در نهایت هر کدام از آنها به مثابه قطعات یک پازل عمل کردند که با در کنار هم قرار گرفتنشان تصویر جدیدی از عالم را به نمایش گذاشتند.

برای مثال، نظریه فرگشت در ابتدا صرفاً یک نظریه زیست‌شناسانه در مورد منشأ انواع و نحوه‌تطور آنها بود، و حداکثر با نظریه خلقت دفعی انسان توسط خداوند، که در میان دینداران به عنوان تفسیر مسلط از قصه آفرینش در کتاب‌های آسمانی به رسمیت شناخته شده بود، ناسازگاری داشت. نظریه زمین‌مرکزی در مقابل نظریه خورشیدمرکزی نیز تنها یک نظریه کیهان‌شناسانه بود. فیزیک نیوتنی نیز ادعایی بیش از این نداشت که صرفاً در پی کشف قوانین حاکم بر حرکت اجسام است. بسیاری از نظریه‌پردازان این علوم

خودشان افراد متدینی بودند. با این حال یافته‌های آنان که هر کدام به تنهایی در حیطه‌ای خاص و محدوده‌ای مشخص به دست آمده بودند، اندک‌اندک به شکل‌گیری یک تصویر بدیل از جهان کمک کردند، تصویری که رقیب تصویر دینی از جهان بود و در مسائل مهم و بنیادین تفاوت‌های مهمی با تصویر دینی از جهان داشت. یکی از مهم‌ترین این تفاوت‌ها، تفاوت در هدفمند انگاشتن جهان است.

در حالی که در نگاه سنتی جهان یک منظومه کاملاً منظم است که به سوی هدفی خاص حرکت می‌کند، در نگاه جدید این ایده مورد تردید و سؤال جدی قرار می‌گیرد و شواهد تجربی متنوعی اقامه می‌شود که می‌توانند این نگاه سنتی را رد یا دست‌کم مورد تردید قرار دهند. برای مثال، امروزه یافته‌های کیهان‌شناسانه به ما می‌گویند که ابعاد جهان بسیار بسیار گسترده‌تر از چیزی است که پیش‌ترها تصور می‌شد، و نسبت ما و محل زیست ما، یعنی کره زمین، به کل هستی چیزی قریب به هیچ است و در گستره بسیار عظیم کیهان که لحظه‌به‌لحظه در حال گسترش بیشتر است ما همچون ذره‌ای گرد و غباریم و وزنی بیش از این نداریم. درک چنین وزنی در عالم، باور به این گزاره را در بوتۀ تردید می‌افکند که تمام هستی - با عرض و طول عظیمی که قابل تصور نیست - برای نفع انسان و به منظور زمینه‌سازی برای رشد و تکامل و تعالی انسان آفریده شده است.

همچنین، یافته‌های دیگری مانند نظریه فرگشت به ما نشان می‌دهد که زیست جهان موجودات زنده صرفاً بر اساس اصل بقای انطباق پیش می‌رود و هر موجودی که در زمان حال تناسب بیشتری با شرایط زیست‌محیطی داشته باشد باقی خواهد ماند. همچنین موجودات زنده متأثر از شرایط مختلف محیط زیست‌شان به طور آهسته و پیوسته در حال تغییر و دگرگونی هستند و این مسئله با مطالعه فسیل‌های مختلفی که مربوط به دوره‌های گوناگون حیات بر روی کره زمین است تأیید می‌شود. بر این اساس، حرکت چرخه حیات بر روی کره زمین به سوی هدف خاص و از پیش معینی نیست، بلکه در هر دوره‌ای صرفاً طبق تناسب ویژگی‌های موجودات با شرایط حاضر، موجودی زنده می‌ماند و موجودی از بین می‌رود. به عبارت دیگر، فرگشت نابیناست، بدین معنا که هیچ هدف از پیش تعریف‌شده‌ای ندارد و مسیر آن صرفاً بر اساس رخدادها و شرایط حاضر تعیین می‌شود.

بنابراین، بر اساس نگاه بدیل - که مبتنی بر تفسیری فلسفی و جهان‌شمول از یافته‌های علمی متنوع و پراکنده است - جهان هدفمند نیست. پیداست که هدفمند نبودن جهان ضربه بزرگی به نگاه دینی-معنوی وارد می‌کند و اساس تصویر دینی از جهان، و به تبع آن معنای زندگی مبتنی بر این تصویر، را زیر سؤال می‌برد. ممکن است نگاه دینی-

معنوی با بسیاری از یافته‌های جدید قابل جمع باشد، و بتوان با ارائه تفسیری جدید از آموزه‌های دینی بسیاری از چالش‌های نوین را برطرف کرد، اما به نظر می‌رسد غیرهدفمند بودن هستی امری است که اساس نگاه دینی-معنوی را زیر سؤال می‌برد، و نمی‌توان با هیچ تفسیر جدیدی آن را با آموزه‌های دینی سازگار ساخت (Stace 1976).

مسئله دیگری که به کمرنگ شدن هدفمندی جهان در فضای جدید منجر شد، رشد چشمگیر نظریات علمی و کشف روزافزون قوانین طبیعت بود. بر اثر این پیشرفت‌های علمی اصول بیانگر روابط علی و معلولی حاکم بر طبیعت کشف گردید و طبیعت صرفاً در قالب فرمول‌ها و الگوریتم‌ها تصویر شد. آگاهی گسترده از وجود چنین روابط علی موجب شد گرایش به جبرگرایی رشد کند و یافتن فضایی برای اختیار و اراده انسان، روزبه‌روز دشوارتر شود. اگر پدیده‌های طبیعی صرفاً محصول علل پیشین خود هستند، آنگاه انسان و اراده و رفتار او نیز از این قاعده مستثنا نخواهد بود. در چنین شرایطی سخن گفتن از هدف زندگی - که مبتنی بر اختیار و اراده خدا و انسان است و انسان در زندگی خود باید در پی تحقق بخشیدن به آن باشد- امری آسان نخواهد بود.

۵-۱-۲. فقدان ارزش‌های عینی و جهان‌شمول

علاوه بر مسئله هدفمندی، یکی دیگر از عوامل مهمی که در پوچی و بی‌معنا شدن زندگی نقش دارد فقدان ارزش‌های عینی و جهان‌شمول است. این ارزش‌ها قوام‌بخش یک زندگی مطلوب و معنادار است، و لذا از میان رفتن آنها زمینه پوچی و بی‌معنایی زندگی را فراهم می‌آورد. برخی از متفکران از میان رفتن ارزش‌های عینی و جهان‌شمول، و در نتیجه بی‌معنایی زندگی، را به صورت‌های مختلف بیان کرده‌اند.

۵-۱-۲-۱. نسبیت ارزش‌ها

یکی از پرسش‌های مناقشه‌برانگیز در مورد ارزش‌ها این است که آیا ارزش‌ها ثابت و عینی‌اند یا نسبی و ذهنی. این پرسش در بسیاری از شاخه‌های فلسفه، مانند فلسفه ارزش، فلسفه کنش، فلسفه اخلاق، فلسفه حقوق و فلسفه هنر مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. در حالی که تصور رایج حکایت از ثبات و عینیت برخی از ارزش‌ها دارد، گروهی از متفکران این دیدگاه را مطرح کرده‌اند که ارزش‌ها اموری قابل تغییر هستند که در دوره‌های مختلف دچار دگرگونی‌هایی می‌شوند.

نیچه یکی از فیلسوفانی است که در این زمینه ایده‌پردازی کرده است. از نظر او، در هر دوره‌ای از زندگی بشر، ارزش‌هایی بر جامعه بشری حاکم می‌شود. آنچه نظام‌های

ارزشی را می‌سازد قدرت است. قدرت، برای استمرار خود، به عوامل گوناگونی نیاز دارد از جمله نظام ارزشی مناسبی که بر اساس آن بتواند مشروعیت خود را توجیه کند. بر این اساس، در هر دوره‌ای از حیات بشر، ارزش‌هایی ترویج شده‌اند، ارزش‌هایی که به قدرت حاکم امکان می‌داده تا به بسط و تحکیم خود ادامه دهد. از نظر نیچه، ارزش‌ها زمانی متولد می‌شوند، رشد می‌کنند و گسترش می‌یابند و در زمانی نیز افول می‌کنند. این بسیار مهم است که بدانیم وقتی ارزش‌هایی در حال افول هستند زمان آن فرارسیده که ارزش‌های جدیدی را جایگزین کنیم، کاری که نیچه از آن به «ارزش‌گذاری مجدد تمام ارزش‌ها»^۵ تعبیر می‌کند (Nietzsche 1968).

نسبیت ارزش‌ها این تلقی را به انسان القا می‌کند که هیچ ارزش ثابت و متعالی‌ای وجود ندارد. آنچه در این دیدگاه ارزش خوانده می‌شود منزلتی ابزاری دارد و صرفاً تا زمانی که کارایی دارد به حیات خود ادامه خواهد داد و سپس جای خود را به ارزش‌های دیگری خواهد داد که چه بسا کاملاً در تضاد با ارزش‌های فعلی باشند. در این فضا، معنای زندگی دچار تهدیدی جدی می‌شود، تهدیدی از این جنس که گویا زندگی بر پایه اصولی ثابت و ارزشمند بنا نشده، زیرا اساساً هیچ ارزش ماندگاری در عالم وجود ندارد.

۵-۱-۲-۲. انسان‌محوری در باب ارزش

پوچ‌گرایی از نوع نگاه ما به جایگاه انسان در هستی شکل می‌گیرد. ما انسان‌ها معمولاً بر اساس درکی که از عقلانیت داریم در جهان زندگی می‌کنیم. این عقلانیت حاوی گزاره‌ها و اصولی است که بنیان زندگی ما را تشکیل می‌دهد و به ما می‌گوید چگونه و بر اساس چه ارزش‌ها و اصول و قواعدی باید زندگی کنیم، از چه اموری باید بپرهیزیم و در پی کسب چه اهداف و آرمان‌هایی باشیم. چه چیزهایی مهم و چه چیزهایی فاقد اهمیت‌اند، و چه چیزی آن قدر اهمیت دارد که ما زندگی‌مان را در راه آن صرف کنیم.

چارچوب عقلانیت امری بسیار ثابت و مسلّم فرض می‌شود که اساس زندگی ما بر آن مبتنی است. با این حال، کمی درنگ در مورد این چارچوب ممکن است ما را به این نتیجه برساند که اهمیت این چارچوب صرفاً از نظرگاهی بشری قابل دفاع است. به تعبیر نیگل، «اموری که برای ما مهم هستند، اگر ما به گونه دیگری بودیم، ممکن بود دیگر مهم نباشند» (Nagel 1971, 722). مثلاً، اگر از منظر بشری نگاه نکنیم، و از این چارچوب خارج شویم، چه اهمیتی دارد که نسل بشر منقرض بشود یا نشود؛ چه اهمیتی دارد که در

جهان صلح برقرار باشد یا نباشد؛ چه اهمیتی دارد که ما نسبت به بخش‌های مختلف کره زمین علم و احاطه پیدا کنیم یا نکنیم.

فرض کنید فردی تمام عمرش را در رشته زمین‌شناسی صرف این کرده که سنگ‌های مختلف را بازشناسی و طبقه‌بندی کند، و خواص آنها و گونه‌های آن را توضیح دهد. این فرد در درون چارچوب عقلانی بشری می‌تواند زندگی خود را معنادار قلمداد کند و از این که به دستاوردی مهم نائل شده و یافته‌هایی را کشف کرده که می‌تواند در بهبود زندگی بشر به کار آید، خوشحال و راضی باشد. اما اگر از این چارچوب بشری خارج شویم، و از نظرگاه موجودی دیگر، مثلاً فرشتگان، به این موضوع بنگریم، فعالیت این فرد چه اهمیت و ارزشی دارد؟ پاسخ احتمالاً «هیچ» خواهد بود. این مثال نشان می‌دهد که اموری که برای ما به عنوان انسان مهم‌اند صرفاً در جهان انسانی ما ارزشمند محسوب می‌شوند، اما خارج از این چهارچوب فاقد ارزش‌اند. اما آیا این بدین معنا است که ارزش‌های مورد بحث ذهنی و متغیرند، و هیچ ارزش عینی و مستقلی وجود ندارد؟

این انگاره هنگامی تقویت می‌شود که ایده برخی از متفکران مانند نیچه را در نظر بگیریم که طبیعت در ذات خود معطوف به خیر نیست (Nietzsche 1968, 7)، و این تنها قدرت است که پیش می‌تازد و همه چیز را با خود هماهنگ می‌کند. این نکته تا حدودی در بحث از فقدان هدف و این دیدگاه که جهان بدون آن که هدف خاصی داشته باشد صرفاً بر اساس تأثیر و تأثر نیروهای مختلف به پیش می‌رود، مورد اشاره قرار گرفت.

۵-۱-۳. آرزوهای دست‌نیافتنی

یکی دیگر از مباحثی که زمینه‌ساز نگاه پوچ‌گرایانه به زندگی بوده مسئله خواسته‌های دست‌نیافتنی انسان است. در این نگاه زندگی از این نظر پوچ شمرده می‌شود که همواره میان آنچه انسان‌ها می‌خواهند و آنچه در جهان رخ می‌دهد فاصله‌ای وجود دارد. به عبارت دیگر، جهان موجود همواره با جهان مطلوب انسان فاصله دارد و سرشت جهان نیز به نحوی است که این فاصله هیچ‌گاه طی نخواهد شد و جهان موجود هیچ‌گاه منطبق بر جهان مطلوب نخواهد شد. بر این اساس، گروهی به پوچی و بی‌معنایی این جهان معتقد شده‌اند. به قول کامو، پوچی از آنجایی آغاز می‌شود که جهان نسبت به خواسته‌های انسان سکوتی غیرمعقول در پیش می‌گیرد (Camus 1979, 31-2). این متفکران زندگی انسان را به نحوی تصویر می‌کنند که گویا انسان وارد یک بازی بزرگ و پیچیده شده است، بازی‌ای که به نحوی طراحی شده که انسان هیچ‌گاه بخت و امکان بُرد در آن را ندارد. اما اگر کسی پیشاپیش بداند که بخت بُرد در یک بازی را ندارد، ممکن است به این نتیجه

برسد که مشارکت در این بازی بیهوده است و بنابراین زندگی او معنایی نمی‌تواند داشته باشد. این مشکل به نحو دیگری در اندیشه‌های فیلسوفان دیگر هم مطرح شده است. برای مثال، شوپنهاور معتقد است زندگی چون آونگی است که میان رنج و ملال در حرکت است، زیرا انسان همواره در پی خواسته‌های خود در تقلاست، اگر در رسیدن به خواسته خود موفق نباشد دچار رنج خواهد شد، و اگر به خواسته خود برسد دچار ملال خواهد شد (Schopenhauer 1969, 312). در هر صورت، بشر در شرایطی قرار دارد که امکان سعادت و خوشبختی برای او فراهم نیست.

۶. در برابر پوچی چه کنیم؟

در مقابل صورت‌بندی‌های مختلفی که از پوچی زندگی ارائه شده، راه‌حلهایی نیز برای چالش پوچی مطرح شده است که ذکر عنوان آنها خالی از فایده نخواهد بود. برخی چون کامو معتقدند که اگرچه زندگی پوچ است - و پذیرش این پوچی که بر خلاف میل درونی ماست، کار بزرگی است - نباید در مقابل آن منفعل باشیم، بلکه باید در مقابل زندگی طغیان کنیم و بر خلاف جریان عادی زندگی حرکت کنیم و بکوشیم به خواسته‌های خود برسیم (یانگ ۱۳۹۶، ۳۶۶). در مقابل، متفکرانی مانند شوپنهاور - تحت تأثیر ادیان شرقی مانند بودیسم - معتقدند که رنج از آنجایی به وجود می‌آید که ما امری را طلب کنیم و به آن نرسیم و از آنجا که سرشت جهان چنان است که همواره این فاصله وجود دارد، راه‌حل‌هایی از رنج، و به تبع آن پوچی، این است که اساساً چیزی نخواهیم و خواستن را ترک کنیم (یانگ ۱۳۹۶، ۱۳۲).

از دیگر راه‌حلهایی که در این فضا مطرح شده پیشنهاد نیگل است. نیگل معتقد است که جهان از عقلانیت ما تبعیت نمی‌کند. بنابراین، جدیتی که ما در زندگی بدان نیاز داریم و اصولی که بر اساس آن زندگی را بنا می‌نهیم صرفاً از یک نظرگاه بشری قابل طرح است، و این مسئله موجب پوچی زندگی می‌شود. با این همه، نباید پوچی را امری مذموم دانست. زندگی بشر با پوچی همراه است، همان گونه که معرفت بشری با شکاکیت همراه است. برای کاهش تبعات این پوچی می‌توان مواجهه‌ای طنازانه با هستی داشت. در این مواجهه، جدیتی که در مواجهه عقلانی وجود دارد کاهش پیدا می‌کند و وضعیت بشر قابل تحمل‌تر خواهد بود (Nagel 1971, 727).

پیشنهاد دیگر را می‌توان در آثار نیچه یافت. نیچه پس از اعلام این که خدا مرده است، که به یک معنا مستلزم مرگ تمام ارزش‌ها است، انسان را به برساختن ارزش‌های

جدید فرامی‌خواند. او معتقد است که جهان مدرن، به رغم ادعای خود دایر بر عبور از مسیحیت، تمام ارزش‌های مسیحی مانند شفقت، عدالت، پیشرفت و... را در قالب ادبیاتی غیردینی بازسازی کرده است. اما از نظر او امروزه بشر به پوچی این ارزش‌ها پی برده و نیاز به برساختن ارزش‌های جدید حس می‌شود. بنابراین، پیشنهاد او این است که از مرحله پوچ‌گرایی منفعل گذر کنیم و پوچ‌گرایی فعال باشیم، یعنی از رهگذر اعمال اراده معطوف به قدرت و کسب قدرت ارزش‌های جدیدی را بنا نهیم (Nietzsche 1968). در کنار این پیشنهادهای ایجابی، ممکن است گروهی نیز به این نتیجه برسند که زندگی پوچ اساساً ارزش زیستن ندارد و استمرار آن ناموجه است.

۷. راه‌حل پیشنهادی

برای این که بتوانیم از معناداری زندگی دفاع کنیم، نخست باید در ماهیت معنا درنگ و تأمل کنیم. به نظر می‌رسد بر خلاف دیدگاه‌هایی که معناداری زندگی را در گرو استدلال و یا تحصیل شروط لازم و کافی برای معناداری تصور می‌کنند، برای یافتن معنای زندگی باید معنا را از سنخ «روایت» بدانیم. به عبارت دیگر، چنان که برخی از متفکران پیشنهاد کرده‌اند، معنای پدیده‌ها و اساساً درک ما از جهان در قالب روایت‌ها رخ می‌دهد (ابوت ۱۳۹۷، ۲۷، ۳۱، ۳۷)، و برای یافتن معنای هر پدیده‌ای باید آن را در دل یک روایت درک کنیم. به نظر می‌رسد معنای زندگی از این قاعده مستثنا نیست.

پذیرش این نکته راه جدیدی را در حل چالش پوچی و توضیح معنای زندگی پیش‌روی ما می‌گشاید. اگر اساس معناداری/بی‌معنایی را در گرو ارائه روایتی از زندگی بدانیم، آنگاه می‌توان بر اساس روایت‌های مختلف تقریرهای مختلفی از معناداری/بی‌معنایی زندگی ارائه کرد. از این نظر تفاوتی میان دیدگاه‌های معنادار و بی‌معنا وجود ندارد. آنچه زندگی را معنادار یا پوچ می‌کند قصه یا روایت شخص از زندگی خود و انسان‌های دیگر است.

اگر نگاهی به نظریات پوچ‌گرایانه داشته باشیم، خواهیم دید تمام آن دیدگاه‌ها بر اساس یک روایت خاص از زندگی حکم به پوچی کرده‌اند. برای مثال، هنگامی که استیس زندگی را پوچ می‌شمارد، دیدگاه او مبتنی بر روایتی از هستی است که در آن نمی‌توان جهان، و به تبع آن زندگی بشر، را هدفمند دانست. طبیعتاً هنگامی که زندگی هدفی نداشته باشد، معنایی نیز نخواهد داشت. با این حال، دیدگاه استیس صرفاً یک روایت است،

روایتی که می‌توان در کنار آن از روایت‌های دیگر سخن گفت، مثلاً از روایتی که در آن جهان به سوی هدف معینی در حال حرکت است.

از سوی دیگر نگاهی که در آن پوچی زندگی بر فقدان ارزش‌های عینی مبتنی شده است نیز مبتنی بر روایت است. این روایت دو تقریر متفاوت دارد: تقریر نیچه که مبتنی بر نسبی بودن ارزش‌ها و تبعیت آنها از قدرت است، و تقریر نیگل از انسان‌محور بودن ارزش‌ها. در مقابل روایت نیچه از نسبت ارزش‌ها می‌توان از روایتی سخن گفت که در آن تغییر ارزش‌ها نه به معنای برساختن ارزش‌های جدید در راستای کسب یا حفظ قدرت، بلکه به معنای درک جدید از ارزش‌ها است. به بیان دیگر، تغییر و تحولی که در ساحت ارزش‌ها رخ می‌دهد تغییر و تحولی معرفت‌شناختی است، نه تغییر و تحولی متافیزیکی و هستی‌شناسانه. مثلاً، انسان‌ها تا یکی دو قرن پیش برده‌داری را مذموم نمی‌دانستند، اما اینک عموم انسان‌ها به این درک رسیده‌اند که برده‌داری همواره مذموم و ناپسند است، نه این که تاکنون مذموم و ناپسند نبوده و از این به بعد چنین است. از سوی دیگر، می‌توان گفت که بر خلاف روایت نیگل، معنادار بودن زندگی انسان در گرو این نیست که چارچوب عقلانیت ما بر تمام هستی حاکم باشد، بلکه می‌توان در روایتی بدیل به سیطره عقلانیت بر زندگی انسانی اکتفا کرد و همان را برای معناداری زندگی بشر کافی دانست. به بیان دیگر، برای این که زندگی انسان برای خود او معنادار باشد، لازم نیست چنین زندگی‌ای برای موجودات دیگر، از جمله فرشتگان، نیز معنادار باشد، همان گونه که معناداری زندگی موجودات دیگر برای خود آن موجودات در گرو این نیست که زندگی آنها برای انسان و از دید انسان نیز معنادار باشد.

در مورد آرزوهای دست‌نیافتنی نیز باید این نکته را در نظر گرفت که ما با روایت کامو مواجه هستیم. در این روایت، زندگی انسان منحصر در همین جهان مادی است که دارای ساختاری ویژه و ناقص است. در این ساختار شکافی پرنشدنی میان جهان مطلوب ما و جهان واقعی وجود دارد و این ساختار معیوب زمینه‌ساز پوچی و بی‌معنایی زندگی می‌شود. اما اگر مؤلفه تازه‌ای به این روایت اضافه کنیم، ممکن است زندگی را بی‌معنا نیابیم. مثلاً، اگر فردی معتقد باشد که زندگی ما دو یا چند بُعدی است، و صرفاً چیزی نیست که در این جهان مادی رخ می‌دهد، بلکه در جهان هستی عوامل دیگری نیز وجود دارند که می‌توانند این معادله را دگرگون کنند، ممکن است به نتیجه متفاوتی در باب معناداری زندگی برسد. فرض کنید فردی، مانند کانت و کیرکگور، معتقد باشد که خدایی هست که می‌تواند شکاف میان جهان مطلوب و جهان موجود را پر کند و آرزوهای

دست‌نیافتنی در این دنیا را در دنیایی دیگر برآورده کند. در این صورت زندگی معنادار خواهد شد.

به این ترتیب، اگر معنای زندگی را از سنخ روایت بدانیم، آنگاه معنویت دینی این قابلیت را خواهد داشت که با افزودن عناصری به روایت ما، زندگی را از ورطه پوچی خارج کند و زمینه‌ساز تجربه‌ای معنادار از زندگی باشد. آموزه‌هایی مانند اعتقاد به وجود خداوند دانا، مهربان و توانا در کنار اعتقاد به زندگی پس از مرگ می‌تواند مبنایی باشد برای روایتی معنادار از زندگی.

برخی از فیلسوفان معاصر به این مسئله توجه داشته‌اند. برای مثال، جان هیک بر اساس مبانی خود معتقد است که تجارب بشری، «تجربه به عنوان»^۶ است، نه تجربه محض، و این تجارب برای آن که معنادار شوند باید در قالب مفاهیم و تفاسیر خاص معنایی شوند. از نگاه او، آموزه‌های دینی مانند نرم‌افزارهایی عمل می‌کنند که باعث می‌شوند تجارب ما از جهان معنادار شوند. از نگاه او اعتقاد به خداوند مهربان و اطمینان و توکل قلبی به او باعث می‌شود انسان‌ها بتوانند در سخت‌ترین شرایط زندگی هم از عهده مشکلات برآیند و همچنان زندگی را معنادار بیابند. هیک برای آن که دیدگاه خود را بهتر بیان کند، از یک تمثیل استفاده می‌کند. او می‌گوید فرض کنید من وارد یک ساختمان عجیب و غریب شده‌ام و ناگهان خود را در اتاقی می‌یابم که در آن اعضای یک انجمن سری نظامی در حال گفتگو هستند. این افراد همگی مسلح‌اند و در حال برنامه‌ریزی برای یک کودتای نظامی خشونت‌آمیز هستند. در این حالت، ترس سراسر وجود مرا می‌گیرد، زیرا بر اثر تجربه این صحنه «به عنوان» یک رویداد واقعی، کشور را در آستانه یک آشوب و ناامنی بزرگ می‌یابم. با این حال، هنگامی که متوجه حضور گروهی از فیلم‌برداران و دیگر عوامل می‌شوم، در می‌یابم که ماجرا آن طور که من فکر می‌کردم نبوده و این تنها صحنه‌ای از یک فیلم است. در این حالت من آن صحنه را «به عنوان» چیزی متفاوت تجربه خواهم کرد (هیک ۱۳۸۲، ۲۵۰). از نگاه او، باورهای دینی نیز چنین عمل می‌کنند و اضافه شدن آنها به مجموعه باورهای ما، نگاه ما را به کلیت هستی و جایگاه انسان تغییر می‌دهد، و از این رهگذر «به عنوان»ی تجربه ما را تغییر می‌دهد.

نگاه جان هیک را می‌توان در قالب ادبیات بحث از روایت بازخوانی کرد. امروزه روایت‌های پوچ‌انگارانه از زندگی بیشتر مورد توجه است، اما آموزه‌های معنویت دینی می‌تواند روایت بدیلی از زندگی ارائه دهد که در آن زندگی نه تنها امری بی‌ارزش و بی‌هدف نیست، بلکه ارزشمندترین داشته هر انسان محسوب می‌شود، داشته‌ای که می‌تواند او را به

اهداف والای زندگی برساند و زمینه تعالی و شکوفایی او باشد. پرسش مهمی که در اینجا وجود دارد این است که چطور می‌توان میان روایت‌های مختلف داوری کرد و دست به انتخاب زد؟ به عبارت دیگر، حال که روایت‌های مختلفی از جهان ارائه می‌شود و گروهی آن را معنادار و گروهی بی‌معنا می‌بینند، آیا راهی وجود دارد که بتوان میان آنها به قضاوت نشست؟

از نگاه ما، روایت مقبول باید از دو شرط برخوردار باشد: (۱) صادق باشد و (۲) کارآمد باشد. شرط نخست مقتضای عقلانیت نظری و شرط دوم مقتضای عقلانیت عملی است. به نظر می‌رسد بر اساس این دو شرط می‌توان میان روایت‌های مختلف به داوری عقلانی نشست. عقلانیت در دو ساحت می‌تواند در این زمینه یاریگر باشد. سطح نخست جایی است که عقلانیت با بررسی شواهد و قرائن موجود، میزان راستی و حقیقت هر روایت را مورد بررسی قرار می‌دهد. این کارکرد شأن عقل نظری است. بر این اساس، روایتی مقبول است که شواهد بیشتر و قوی‌تری به سود آن در دست باشد و احتمال صدق آن از روایت‌های رقیب بیشتر باشد. اگر روایتی از زندگی ارائه شود که به روشنی با شواهد تجربی، فلسفی، تاریخی و غیره سازگار نباشد، قابل پذیرش نخواهد بود. از سوی دیگر، این چنین نیست که همواره بتوان بر اساس شواهد عینی در میان روایت‌های رقیب داوری کرد. در مواردی که بررسی شواهد و دلایل ما را به نتیجه روشنی نمی‌رساند، می‌توانیم بر اساس معیارهای عقلانیت عملی، مانند سودمندی و کارآمدی، میان روایت‌ها داوری کنیم. روایت‌هایی که ما را در رسیدن به اهداف یک زندگی ایدئال کمک کنند، نسبت به روایت‌هایی که در تضاد با چنین اهدافی باشند، مقبول‌تر خواهند بود. برای مثال، روایت‌هایی که زمینه زندگی اخلاقی، معنوی و - به طور مشخص در بحث ما - زندگی معنادار را فراهم می‌کنند، از آن رو که بر اساس ملاک عقلانیت عملی - سودمندی و کارآمدی در مقام عمل - برای ما مفید هستند، بر روایت‌های رقیب برتری دارند.

۸. نتیجه‌گیری

پرسش از معنای زندگی یکی از بنیادی‌ترین پرسش‌های انسان معاصر است. در کنار پاسخ‌های متداولی که از جهان سنت با ما همراه بوده است، امروزه شاهد پاسخ‌های جدیدتری به این پرسش هستیم که زندگی را لزوماً معنادار ترسیم نمی‌کنند، بلکه آن را پوچ می‌دانند. پوچی زندگی یکی از چالش‌های جدی در برابر معنویت دینی در جهان جدید است. در این مقاله پس از بحث از معنای «معنای زندگی» و اشاره به رویکردهای چهارگانه

به معنای زندگی (فراطبیعت‌گرایی، طبیعت‌گرایی، ناطبیعت‌گرایی و بی‌معنایی) به شرح و بسط دیدگاه پوچ‌گرایانه و تقریرهای مختلف پوچی پرداختیم. این تقریرها بر اساس اموری چون فقدان هدف، فقدان ارزش و آرزوهای دست‌نیافتنی در آثار فیلسوفان مختلف دیده می‌شوند.

در پایان برای مقابله با چالش پوچی، راهکارهای فیلسوفان مختلف، مانند طغیان در برابر زندگی، برساختن ارزش‌های جدید، اتخاذ رویکرد طنزانه در برابر هستی و انکار خواست مطرح شد. با این حال، به نظر می‌رسد که هیچ کدام از این راه‌حل‌ها کافی نیست. آنگاه راه‌حل دیگری پیشنهاد کردیم. در راه‌حل پیشنهادی این نکته مورد تأکید قرار گرفت که اساساً باید معنای زندگی را ذیل مقولهٔ روایت ببینیم، یعنی معناداری زندگی در گرو روایتی است که ما از زندگی داریم. در چنین چارچوبی، معنویت دینی می‌تواند با افزودن عواملی چون اعتقاد به خدا و زندگی پس از مرگ، روایت‌های پوچ‌گرایانه را به روایت‌هایی معنادار از زندگی بدل کند. پرسش دیگری که مورد بررسی قرار گرفت، ملاک داوری در میان روایت‌ها است. از نگاه نویسندگان چنین نیست که هر روایتی از هستی موجه باشد، روایت قابل پذیرش روایتی است که دو شرط صدق و کارآمدی را تأمین کند. این دو شرط به ترتیب از مقتضیات عقلانیت نظری و عقلانیت عملی‌اند و در پرتو آنها می‌توان روایت‌های گوناگون را با ترازوی عقلانیت توزین کرد و در میان آنها به داوری نشست.

کتاب‌نامه

- ابوت، اچ. پورتر. ۱۳۹۷. *سواد روایت*. ترجمه رؤیا پوراآذر و نیما اشرفی. تهران: اطراف.
 بیات، محمدرضا. ۱۳۹۰. *دین و معنای زندگی در فلسفه تحلیلی*: قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
 متز، تدئوس. ۱۳۸۲. «آیا هدف خداوند می‌تواند سرچشمه معنای زندگی باشد؟». *نقد و نظر* ۸ (۱-۲): ۱۴۹-۱۸۳.
 واکر، لوئیس هاپ. ۱۳۸۲. «دین به زندگی معنا می‌بخشد». *نقد و نظر* ۸ (۱-۲): ۱۴۱-۱۴۸.
 هیک، جان. ۱۳۸۲. «معنای دینی زندگی». *نقد و نظر* ۸ (۳-۴): ۲۴۵-۲۶۸.
 یانگ، جولیان. ۱۳۹۶. *فلسفه قاره‌ای و معنای زندگی*. ترجمه بهنام خداپناه. تهران: حکمت.
 Camus, Albert. 1979. *The Myth of Sisyphus*. Translated by Justin O'Brien. Penguin Books.
 Frankfurt, Harry. 2002. *The Importance of What We Care about*. Cambridge: MIT Press.

- Levy, Neil. 2015. "Religion and the Meaning of Life," pp. 329-40, in *The Routledge Handbook of Contemporary Philosophy of Religion*, edited by Graham Robert Oppy. New York: Routledge.
- Metz, Thaddeus, "The Meaning of Life," *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Winter 2021 Edition), edited by Edward N. Zalta. <<https://plato.stanford.edu/archives/win2021/entries/life-meaning/>>.
- Metz, Thaddeus. 2013. *Meaning in Life: An Analytic Study*. Oxford: Oxford University Press.
- Nagel, Thomas. 1971. "The absurd." *The Journal of Philosophy* 68(20): 716-727.
- Nietzsche, Friedrich. 1968. *The Will to Power*. Translated by Walter Kaufman. New York: Vintage Books.
- Nozick, Robert. 1981. *Philosophical Explanation*. Cambridge: Harvard University Press.
- Schopenhauer, Arthur. 1969. *The World as Will and Representation*. Translated by E. F. J. Payne. New York: Dover Publications.
- Stace, Walter T. 1967. *There Is Meaning in Absurdity. Man Against Darkness, and Other Essays*. Pittsburgh: University of Pittsburgh.

یادداشت‌ها

۱. برخی از متفکران مانند تادئوس متز معتقدند رویکرد ناطبیعت‌گرایانه به معنای زندگی نیز باید ذیل رویکرد طبیعت‌گرایانه بررسی شود. زیرا در رویکرد ناطبیعت‌گرایانه نیز صرفاً بر اساس امکانات مادی و زمینی حکم به معناداری زندگی می‌شود (نک. بیات ۱۳۹۰، ۸۲). با این حال در این مقاله برای نشان دادن تفاوت‌های این دو رویکرد هر کدام را به صورت مستقل بررسی کرده‌ایم.
۲. این اهمیت را می‌توان از حجم آثار و نوشته‌هایی که در حوزه ادبیات عمومی در مورد مسئله معنای زندگی و مشخصاً پوچی زندگی نوشته شده دریافت. آثار متفکرانی چون آلبر کامو (مانند *طغیان*، *افسانه سیزف*، *طاعون*) و نیز آثار نویسندگان دیگری مانند ساموئل بکت (*در انتظار گودو*) از بهترین نمونه‌های بازتاب اندیشه پوچی در ادبیات عمومی است.
۳. در قرآن کریم نیز آیات مختلفی می‌توان یافت که در آنها به این مسئله اشاره شده است. برای مثال، «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات ۵۶)؛ «مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى» (احقاف ۳).

4. cosmic optimism
5. revaluation of all values
6. narrative
7. experience as